هو العلیم

در لیلة الرغائب از خدا چه بخواهیم؟

معنای رغائب و جایگاه اصلاح خیال در مراقبه

شرح حدیث عنوان بصری ـ کیفیت تغذیه در مکتب

عرفان ـ جلسه ۱۹۰

بیانات

آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذبالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلّی الله علی سیّدنا و نبیّنا أبی‌القاسم محمّد

و علی آله الطّیّبین الطّاهرین

و اللّعنة علی أعدائهم أجمعین

امشب، شب رغائب است و شبی است که آن نفحات خاصّهٔ الهیّه که خدای متعال به بندگان خاص و اولیائش وعده داده است، در امشب برای آنها نازل می‌شود؛ لیلة الرغائب، شب لیلة الرغائب غلط است، خود لیله به معنای شب است، لذا یا باید گفت: شب رغائب یا باید گفت: لیلة الرغائب.

رغائب یعنی تحفه‌ها و هدیه‌های غیر متوقع

رغائب به آن تحفه و هدیهٔ بسیار گران‌قیمت و ارزشمند گفته می‌شود که به‌حسب ظاهر، رسیدن به آن به‌طور عادی بسیار مستبعد است. اگر انسان به

یک هدیه‌ای برسد، یک تحفه‌ای برسد، شخصی منزل انسان بیاید و یک هدیه برای انسان بیاورد، خب اینها چیزهای عادی است، همه این کارها را می‌کنند و برای یکدیگر هدیه می‌برند، تحفه می‌برند. یا انسان معامله‌ای می‌کند، در آن معامله استفاده می‌کند، ربح می‌کند، خب این یک مسئلهٔ عادی است، همه این کارها را انجام می‌دهند و انسان به قصد ربح و به قصد رسیدن به یک منفعت، آن معامله را انجام می‌دهد و اگر بداند که در آن معامله منفعتی نیست، طبعاً اقدام نمی‌کند، این یک مطلب طبیعی است. ولی یک وقت شخصی دارد زمینی را برای ساختمانی می‌کَند، جایی را برای عمران، دارد خراب می‌کند، یک‌مرتبه کُلنگش می‌خورد و نگاه می‌کند و می‌بیند که عجب! یک حفره‌ای وجود دارد، می‌رود حفره را نگاه می‌کند، دقت می‌کند، می‌بیند که عجب! در اینجا کوزه‌ای هست و در آن کوزه گنجی هست و طلاهایی هست، از این چیزهایی که گاهی این‌طرف و آن‌طرف به‌دست می‌آید. به این می‌گویند: رغیبه، یعنی یک تحفه و هدیهٔ غیر متوقع،

یک تحفه‌ای که دیگر تا آخر عمر کافی است، می‌گویند: فلانی دیگر بارش را بست! یعنی دیگر هرچه بردارد باز هم هنوز جا دارد. این معنا به‌حسب ظاهر است.

جمع رغیبه می‌شود رغائب، یعنی تحفه‌های غیر متوقع، نه تحفه‌های عادی، نه هدیه‌های عادی، نه آنچه انسان به‌طور روزمره و در طول ماه و سال و هفته به او می‌رسد، اینها هدیه است، به اینها رغیبه نمی‌گویند.

در روایتی که از امام علیه‌السّلام هست، حضرت می‌فرمایند:

وَ أعزِز (وَ اکرِم) نَفسَكَ عَن كُلِّ دَنيَّةٍ وَ ان ساقَتكَ الَى الرَّغائِبِ، فانَّكَ لَن تَعتاضَ بِما تَبذُلُ مِن نَفسِكَ عِوَضاً؛[1]

«نفست را عزیز بدار، منیع بدار، بلند بدار، دور بدار، آن نفس تو و عزت تو در یك مرتبه‌ای است که با هیچ‌یك از این تحفه‌ها و هدایای مادّی قابل برای تعویض نیست.»

رغائب در این روایت به همین معنا است.

وجود عزت نفس و مناعت طبع در بعضی از افراد

دیدید بعضی‌ها نسبت به مسائل عزیز هستند، منیع هستند، مناعت دارند، عزت دارند، زود بند را به آب نمی‌دهند، زود سفرهٔ دل را باز نمی‌کنند،

---

[1] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۴۰۱.

گرفتاری که برای آنها پیش آمده، آن را زود مطرح نمی‌کنند. خیلی در خودشان نگه می‌دارند، مطالب را در خودشان نگاه می‌دارند، مسائل را نگه می‌دارند. خود را پیش افراد، موجه جلوه می‌دهند، خود را به کیفیتی نشان می‌دهند که گویا مشکلی وجود ندارد، مسئله‌ای وجود ندارد. خب خدا عالم است دیگر، وقتی که خدا عالم است، حالا انسان بیاید مشکل خود را برای خلق خدا مطرح کند! گرفتاری خود را همین‌طور مطرح کند و به رخ بکشاند! اینها افرادی هستند که مناعت ندراند، عزت نفس ندارند.

درمقابل، افرادی هستند که آنها دارای مناعت طبع هستند. می‌گویند: فلانی طبعش بلند است، عزت دارد، برای خود ارج و قیمتی قائل است، آن ارزش خود را به این سؤال معاوضه نمی‌کند، به این درخواست معاوضه نمی‌کند.

مذموم بودن درخواست و طلب از دیگران

در این زمینه، روایات بسیار است، ما در این زمینه خیلی روایات داریم که:

اگر مؤمن می‌دانست که در سؤال کردن چه چیزی را ازدست می‌دهد، هیچ‌گاه در

زمان حیات و عمر خود، از کسی درخواست نمی‌کرد.[1]

به‌طوری که در روایت داریم:

بعضی از اصحاب رسول خدا وقتی‌که سوار بر مرکب بودند، گاهی اوقات چیزی از دستشان می‌افتاد و یك شخص پیاده‌ای هم کنارشان راه می‌رفت و او می‌توانست این چیز را بردارد و به دست او بدهد، این شخصِ سواره می‌توانست بگوید که «آقا یك چیزی از روی کیسه افتاده، این چوب از دستم افتاده، تازیانه و چیزی که با او مرکب را حرکت می‌دهم، از دستم افتاده، لطفاً آن را بردار و به من بده»، این کار را نمی‌کرد، بلکه خودش پیاده می‌شد و آن را برمی‌داشت تااینکه حتی این سؤال را هم نکرده باشد که این را به من بده.[2]

اثر عزت نفس و مناعت طبع در مسائل شخصی و اجتماعی

این عزت نفس و این مناعت طبع، یک مسئله‌ای است که نه فقط در امور و مسائل اجتماعی تبعات و آثار بسیار بسیار سازنده و مثبتِ عجیبی دارد، بلکه نسبت به نفس خود انسان، مسئلۀ بسیار مهمی است.

آنهایی که یک‌هم‌چنین حالتی دارند (یعنی عزت نفس ندارند)، اینها هیچ‌وقت رشد نمی‌کنند، همیشه در یک حالت می‌مانند، همیشه در یک حدّ هستند.

---

[1] عدة الداعی، ص ۹۹:

«وَ قَالَ أبو عَبدِاللهِ: **"لَو يَعلَمُ السَّائِلُ مَا عَلَيهِ مِنَ الوِزرِ مَا سَأَلَ أحَدٌ أحَداً وَ لَو يَعلَمُ المَسؤولُ مَا عَلَيهِ إذَا مَنَعَ مَا مَنَعَ أحَدٌ أحَداً".»**

ترجمه: «امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: "اگر سائل بداند که در خواستش چه بار سنگینی دارد، هرگز کسی از کس دیگر، چیزی طلب نمی‌کند. و آن کس که از او چیزی می‌خواهند، اگر بداند که ممانعت هم چه بار عظیمی دارد، هرگز کسی را ردّ نخواهد کرد."» (محقق)

[2] عدة الداعی، ص ۹۹:

«وَ قَالَ سَيِّدُ العَابِدِينَ علیه‌السلام: **"ضَمِنتُ عَلَى رَبّي أنَّهُ لَا يَسألُ أحَدٌ أحَداً مِن غَيرِ حَاجَةٍ إلَّا اضطَرَّتهُ حَاجَةُ المَسألَةِ يَوماً إلَى أن يَسألَ مِن حَاجَةٍ. وَ قَالَ النَّبيُّ صلّى الله عليه و آله و سلّم يَوماً لِأصحَابِهِ: أ لَا تُبَايِعونّي؟ فَقَالوا: قَد بَايَعنَاكَ يَا رَسولَ اللهِ، قَالَ: تُبَايِعونّي عَلَى أن لَا تَسألوا النَّاسَ شَيئاً. فَكَانَ بَعدَ ذَلِكَ تَقَعُ المحضرة [المِخصَرَةُ] مِن يَدِ أحَدِهِم فَيَنزِلُ لَهَا وَ لَا يَقولُ لِأحَدٍ نَاوِلنيهَا".»**

نفسشان رد نمی‌شود، از مشکلات نمی‌گذرد، چون تا با یک مشکل برخورد کنند، فوری مطرح می‌کنند: «آقا سرمان درد گرفت، آقا پایمان درد گرفت، آقا آنجا این‌طور شد، اینجا این‌طور شد!» روزگار هم که بالأخره بدون مشکل نیست، برای هیچ‌کس بدون مشکل نیست، برای همهٔ افراد، همه چیز در پرونده نوشته شده است. اگر انسان بخواهد بر این مسائل صبر کند و بازگو نکند و مطرح نکند و در خود نگه دارد، همان صبر و تحمل و نگه‌داشتن، او را از این مرتبه به مرتبهٔ دیگر عبور می‌دهد و از این مرحله به مرحلهٔ دیگر رشد می‌دهد.

معنای «وَ اکرِم نَفسَکَ عَن کُلِّ دَنیَّةٍ وَ ان سَاقَتکَ الَی الرَّغائِبِ فَانَّکَ لَن تَعتاضَ بِما تَبذُلُ مِن نَفسِکَ عِوَضاً»

«وَ اکرِم نَفسَکَ عَن کُلِّ دَنیَّةٍ» معنایش همین است. عزیز بدار، بزرگوار بدار، کریم بدار، با کرامت بدار نفسی را که خدا به تو داده است؛ از هر کار پست و دنی و بی‌محتوا و اعتباری و دنیوی، از هر خم و راست شدن، از هر تعظیم و تجلیل کردن، از هر سلام و صلوات فرستادن، از هر کرنش و تملّق کردن، از

هر تواضع بی‌جا و بی‌مورد، از هر ستایش و مدح و ثنای بیهوده و غلط کردن، نفس خود را عزیز بدار، کریم بدار، بالا بدار، اگرچه این کرنش و ستایش و تواضع و تملق، تو را به رغائب برساند، تازه نه‌اینکه به تحفه برساند، نه‌اینکه به تو پستی را بدهد، شما را مدیر کل بکند، رئیس آن اداره کند، وزیر فلان‌جا کند، اینها که عادی است و یک روز می‌آید و یک روز هم می‌رود، این که مسئلهٔ مهمی نیست، آبی است که در جوی است و از این طرف می‌آید و از آن طرف می‌رود، نه، بالاتر از این، حتی آن عوض‌هایی که برای تو غیرمتوقع است، یک‌مرتبه یک تحفهٔ خیلی غریبی، یک هدیهٔ غیرقابل تصوری، یک منصب و جایگاه غیرقابل قبولی به تو بدهند، نفس خودت را عزیز بدار، دنبال این کارهای دنی و پست نرو و خود را به این متاع مفروش، به این متاع‌های دنیوی و امور روزمره مفروش.

این کرنش‌ها برای چه کسی است؟! این تواضع‌ها برای چیست؟! این تملق‌ها به چه داعی است؟! تو که از فردای خودت خبر نداری، تو که اختیار عزرائیل در دستت نیست، برای چه

می‌خواهی کرنش بکنی؟! برای چه می‌خواهی تواضع بکنی؟! آیا برای اینکه دو ریال بیشتر نصیبت بشود؟! خاک بر سرت کنند! خاک بر سرت کنند که آن هدیهٔ الهی را که خدا به تو ارزانی داشته و خلعت خلیفةاللهی بر آن پوشانیده، تو را خلیفهٔ خود کرده است، اگر به ماه اشاره کنی، ماه دو نیم می‌شود، آن‌وقت ای بیچاره تو برای چه کسی می‌خواهی تملق بکنی؟! اگر به شمس اشاره کنی، آن را نگه می‌داری! مگر آصف برخیا خورشید را نگه نداشت؟ بشر بود دیگر، وزیر حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیهما السلام، بشر بود، یک بشر عادی بود، عبد صالح خدا بود که بر اثر اطاعت، نفس او بر مثال موجودات، قاهر شده بود، مثال و ملکوت موجودات را در اختیار گرفته بود، خورشید را برمی‌گرداند. حضرت سلیمان فرمود: نمازم دارد قضا می‌شود، گفت صبر کن، الآن ببین، خورشید را برگرداند و حضرت سلیمان نماز خواند، وقتی که داشت از لشگر سان می‌دید و نماز عصرش داشت قضا می‌شد.[1]

---

[1] تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۳۴؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۲.

هان! اینهایی را که دارم می‌گویم تعجب نکنید، اینها امور مادی است. امور مادی است که قابل مقایسه با این رغائبی که در این دنیا هست، نیست. تو از نظر مادی به جایی می‌رسی که ملک و ملکوت عالم در اختیار تو قرار می‌گیرد، آن‌وقت ای بدبخت تو داری تملق می‌کنی! تملق می‌کنی! ستایش می‌کنی! مدح می‌کنی! مدح چه کسی را می‌کنی؟ یکی که نمی‌داند دستش، پنج انگشت دارد یا شش‌تا! مدح چه کسی را داری می‌کنی؟! تملق چه کسی را داری می‌کنی؟! آن‌هم برای دو روزهٔ دنیا! برای دو روزهٔ دنیایی که آن‌هم در اختیارت نیست! آیا در اختیار تو است؟ اگر در اختیار تو است خب بسم‌الله! بفرما! آیا از یک ساعتِ بعدِ خودت خبر داری؟! برای دو روزهٔ دنیایی که در اختیارت نیست، می‌آیی آن نفسی را که می‌تواند زمین و زمان را تغییر بدهد، آن را به یک چندرغاز می‌فروشی! به یک چندرغاز می‌فروشی!!

علو مطالب و دستورات اولیای الهی
نسبت به معجزه‌های ظاهری انبیاء الهی

مرحوم آقای حدّاد ـ رضوان الله تعالی

علیه ـ مرد بزرگی بود! مرد بزرگ! بزرگ به معنای واقعی، نه به آن معنای اصطلاحی که امروزه عظیم الشأن می‌گویند! «عظیم الشأن، عظیم الشأن، شأن، شأن»، از این عظیم الشأن‌ها! نه، مرحوم آقای حداد، عظیم واقعی بود، آن عظیمی که خدا دارد بندگانش را با آنها توصیف می‌کند: ﴿وَإِنَّکَ لَعَلَیٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ﴾![1] ایشان می‌فرمودند:

این رفقای ما بلند می‌شوند می‌آیند پیش ما و از ما گشایش زندگی می‌خواهند! آقا نمی‌دانم چرا اجناس مغازهٔ ما یکی دو ماه است که روی دستمان مانده است؟! مشتری کم شده است!

بنده خودم یک شب بودم و دیدم که می‌آمدند و از ایشان این‌گونه تقاضاها را می‌کردند!

بلند می‌شوند می‌آیند و از ما رفع گرفتاری می‌خواهند، شخصی مریض است و کمرش درد می‌کند، می‌آیند می‌گویند: «آقا دو روز است اهل بیت، ایشان کمرش درد گرفته، دعا بفرمایید ایشان بلند شود!»

خب حالا بلند نشود، مگر چه می‌شود؟! تو را چه می‌شود؟ حالا او می‌خواهد برای خودش بخوابد. اگر تو مشکل داری، بیا مشکل خودت را بگو، به اهل بیت چه‌کار داری؟!

«آقا ما فلان‌جا قرض داریم، دعا بفرمایید که قرضمان اداء شود!

بنده خودم بودم در مجلسی که دیدم یکی آمد و به ایشان گفت: «آقا این مأمورین (از همان افرادی که

---

[1] سوره قلم (۶۸) آیه ۴. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۹۹:
«و حقّاً و حقیقةً تو بر اخلاق عظیمی استوار می‌باشی!»

مأمورین دولت عراق بودند و برای گرفتن مالیات می‌آمدند) می‌آیند و از ما زیاد مالیات می‌گیرند، دعا بفرمایید که این کم بشود!» ایشان می‌فرمودند: «چشم دعا می‌کنم.» آنها (مأمورین مالیات) می‌آمدند و به اجناس مغازه نگاه می‌کردند و هیچ نمی‌دیدند و می‌رفتند. خب ایشان (مرحوم آقای حداد) این کار را می‌کند و انجام می‌دهد، ولی آیا تو این را می‌خواهی؟! آیا تو آقای حداد را برای این می‌خواهی؟! آیا برای این؟! آیا برای اینکه کمر زنَت خوب بشود و بتواند به تو برسد؟! آیا برای اینکه قرضت داده شود که کمتر بروی کار کنی؟! آیا برای اینکه گرفتاری کم بشود؟! آیا ایشان را برای این می‌خواهی؟! ایشان می‌فرمایند:

مطالبی را که ما در اختیار رفقایمان قرار می‌دهیم، چهار هزار معجزهٔ انبیاء به گردش نمی‌رسد! آن‌وقت بلند می‌شوند برای این چیزها سراغ ما می‌آیند!

چهار هزار معجزهٔ انبیاء به گردش نمی‌رسد! حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السّلام چه کار می‌کند؟ (البته برای اهل ظاهر، والاّ حضرت عیسی هم برای اهل معنا همین کارها را می‌کند.) مرده زنده می‌کند دیگر، خاکی را برمی‌دارد و گِل درست می‌کند و به شکل طیر و پرنده درمی‌آورد و در او

می‌دمد و آن را زنده می‌کند.[1] ولی دل را چه کسی احیاء می‌کند؟! این که گِل است. چه کسی می‌آید ارتباط بین انسان و بین خدا را برقرار می‌کند؟ از این افرادی که در روی زمین هستند، چه کسی غیر از این (آقای حداد) می‌آید و کیفیت تخاطب بین انسان و پروردگار را در نماز ارائه می‌دهد و تفسیر می‌کند؟! چه کسی می‌آید این کار را بکند؟ ما که فقط داریم به ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾[2] و ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾[3] می‌پردازیم! آن کسی که می‌آید و آن ارتباط بین ما و بین پروردگار را ترسیم می‌کند، او کیست؟ آیا آن (برقراری ارتباط) بالاتر است و کلام او (آقای حداد) بالاتر است یا گِل را تبدیل به پرنده کردن؟! انصافاً کدام بالاتر است؟ انصاف بدهید. حالا یک گل را تبدیل به پرنده کردیم و پرواز کرد، خب چه شد؟ رفت دیگر، حالا می‌رود دانه می‌خورد، حالا چه‌کار کنم؟! ولی اگر آمد کلامی را گفت که نمازم عوض شد، فهمم عوض شد،

---

[1] سوره مائده (۵) آیه ۱۱۰: ﴿وَإِذۡ تَخۡلُقُ مِنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ بِإِذۡنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِي وَتُبۡرِئُ ٱلۡأَكۡمَهَ وَٱلۡأَبۡرَصَ بِإِذۡنِي وَإِذۡ تُخۡرِجُ ٱلۡمَوۡتَىٰ بِإِذۡنِي﴾.

[2] سوره فاتحه (۱) آیه ۷.

[3] سوره فاتحه (۱) آیه ۵.

ادراکم عوض شد، تشخیصم تغییر کرد، آن حرف است؛ مرا از توهم درآورد، (توهم! ای وای! ای وای که هرچه هست از این توهمات و از این تخیلات است!) مرا از این توهم و تخیل درآورد، آن‌وقت ما معنا و مفهوم کلام این بزرگان را می‌فهمیم که اینها چه می‌گفتند و درصدد چه بودند!

«وَ أعزِز نَفسَكَ عَن كُلِّ دَنيَّةٍ وَ ان ساقَتكَ الَى الرَّغائِبِ»؛ اگرچه تو را به رغائب برساند، **«فانَّكَ لَن تَعتاضَ بِما تَبذُلُ مِن نَفسِكَ عِوَضاً»** آنچه را ازدست دادی، هیچ جایش را پر نخواهی کرد، هیچ جایش را پر نخواهی کرد! بسم‌الله! دنیا دنیای معامله و تجارت است، بفرمایید.

نحوه و کیفیت صحیحِ درخواست و دعای بنده در لیلة الرغائب

امشب، شب رغائب است، رغائب از این طرف؛ یعنی امشب شب اداء کردن قرض نیست. شب کمردرد خوب شدن نیست، امشب شب رفع گرفتاری نیست. البته در روایت داریم که هرچه در امشب دعا کردید، خدا برآورده می‌کند، ولی اینها رغیبه نیست، اینها چیزهای عادی است،

بسیارخوب، انسان باید اینها را هم از خدا بخواهد. خداوند متعال به حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام فرمود: «نمک طعامت را هم از من بخواه»[1] و این عین توحید است. انسان باید از او بخواهد، ولی تمرکز باید روی چه باشد؟ ارتکاز باید روی چه باشد؟ توجه و اهتمام باید روی چه باشد؟ آن منظور بنده است. به چه چیز باید اهتمام داشته باشیم؟! به موانع راهمان، به این باید فکر کنیم، به آنچه می‌آید و راه و مسیر ما را می‌بندد، این انسان را بدبخت می‌کند و دنیا و آخرت را از انسان می‌گیرد. این را باید بپاییم، کمردرد چیست؟! دل درد چیست؟! روده درد چیست؟! قرض چیست؟! این حرف‌ها چیست؟! اینها چیزی به‌حساب نمی‌آید.

آن خیالات و توهماتی که می‌آید و راه سلوک را می‌بندد، در امشب باید به آن فکر کرد؛ آن نفحاتی که می‌آید و تعلقات را می‌بُرد، در امشب باید به آن فکر کرد؛ آن جذباتی که می‌آید و عشق و علاقهٔ انسان را به‌سمت پروردگار چند برابر می‌کند، باید به آن فکر

---

[1] عدة الداعی، ص ۱۳۴.

کرد و آن را از خدا خواست.

امشب، شب رغائب است. رغائب چیست؟! آیا قرض اداء شدن هم شد رغیبه؟! این که چیزی نیست، این یک چیز عادی است، یک مسئلۀ عادی است، چیز مهمی نیست. شفای از بیماری، آیا این شد رغیبه؟! رفع گرفتاری، آیا این شد رغیبه؟! یا نه، وقتی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌فرمایند: «لیلة الرغائب را باید بپایید و مواظب باشید»[1] و این‌همه بزرگان دربارۀ امشب تأکید دارند، خیال نکنید که مطلب به همین امشب تمام می‌شود، نه، تا صبح ادامه دارد؛ فقط اعمال، اعمالی را که انجام دادید، نیست، تا صبح این مسائل و این رغائب همین‌طور برای افرادی که دلشان بیدار است و مواظب هستند [نازل می‌شود.] و لذا اولیاء خدا و بزرگان امشب را احیاء می‌گرفتند و تأکید به احیاء گرفتن آن را می‌کردند مثل شب نیمه شعبان، مثل شب عید غدیر، مثل شب‌های نوزدهم و بیست ویکم

---

[1] إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۶۳۲:

«عَنِ النَّبیِّ علیه‌السلام فی ذِکرِ فَضلِ شَهرِ رَجَبٍ مَا هَذَا لَفظُهُ: **"وَ لَکِن لَا تَغفُلوا عَن أوَّلِ لَیلَةٍ جُمُعَةٍ فیهِ [منه] فَإنَّهَا لَیلَةٌ تُسَمّیهَا المَلَائِکَةُ لَیلَةَ الرَّغَائِب".**»

و بیست وسوم و بیست وهفتم ماه مبارک رمضان، مثل شب مباهله و امثال‌ذلک.

شبِ رغائب است؛ یعنی نعمت‌هایی را که پروردگار در این یک سال می‌خواهد به بنده بدهد [در امشب تقدیر می‌کند.] حالا امشب از خدا چه بخواهیم؟ خدایا! توهم و تخیل را در امسال از ما بردار، این می‌شود رغیبه؛ از تخیل بیرون بیاییم، از قوهٔ واهمه خارج بشویم، این می‌شود رغیبه، این می‌شود آن رغائبی که جا دارد که انسان روی آن سرمایه بگذارد و فکرش را بر او متمحض کند. آن نفحاتی که ما را از تعلقات خارج کند، خدایا امشب تا سال بعد، آنها را نصیب ما کن، چون از امشب تا سال آینده است دیگر، برای یک سال، از امشب این برنامه‌ریزی می‌شود و انجام می‌شود. حرکت به‌سوی خودت، بیرون آمدن از توهمات، بیرون آمدن نفس از آن مسائلی که پای‌بند بر او می‌گذارد و او را نگه می‌دارد، این رغیبه است.

اهمیت احیاء لیلة الرغائب از نظر اولیای الهی

بنده این چیزها را از خودم عرض نمی‌کنم، از

بزرگان شنیدم که دارم خدمت شما عرض می‌کنم. بزرگان به تلامذهٔ خودشان می‌گفتند که در امشب اینها را از خدا بخواهید: خدایا فهم ما را در امسال زیاد کن، این رغیبه است. فهم ما را زیاد کن یعنی چه؟ یعنی عقل ما را بالا ببر، یعنی قضاوت ما را نسبت به اشیاء، قضاوت صحیح قرار بده نه قضاوت مثل مردم، این رغیبه است. ما را از توهمات خارج کن؛ نفس ما را از تخیلات بیرون بیاور؛ آنچه برای ما مصلحت حیاتی دارد گرچه به بهاء ازدست دادن بعضی از امور دنیوی است، آن را برای ما مقدر کن. آخر، همه چیز که این مسائل دنیا نیست، آخر، همه چیز که پول و زن و بچه نیست، همه چیز که اینها نیست. ما کجا داریم می‌رویم؟ فهم ما کجا رفت؟! عقل ما کجا رفت؟! اینها کجا رفت؟!

بهترین دعا در لیلة الرغائب: «اللهم أدخِلنا فی کلِّ خیرٍ ادخَلتَ فیه محمّداً و آل محمّد و أخرِجنا مِن کلِّ سوءٍ أخرَجت منه محمّداً و آلَ محمّد»

این مسئله، مسئلهٔ بسیار مهمی است که شب رغائب و لیلة الرغائب به چه مسائلی گفته می‌شود؟ اولیاء خدا در امشب از خدا چه می‌خواهند؟ در آخر

همین اعمالی که انجام دادید، در آنجا دارد که وقتی که سر به سجده گذاشتید، آنچه می‌خواهید از خدا بخواهید. دعا که می‌خواهید بکنید، از خدا چه می‌خواهید؟ آدم چه می‌خواهد؟ اولیاء خدا واقعاً چه می‌خواهند؟ سر به سجده که می‌گذارند، از خدا چه می‌خواهند؟ خدایا دل دردم را خوب کن، زخم معدهٔ من را خوب کن، آیا اینها را می‌گویند؟! آنها چه می‌گویند؟! آنها همان را می‌گویند که زمامداران ما به ما تعلیم دادند: **«وَ أدخِلنا فی کلِّ خیرٍ أدخَلتَ فیه محمّداً و آل محمّد»**،[1] آنها این را به ما می‌گویند؛ خدایا ما را داخل کن در هر خیری که محمد و آل محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم را در آن خیر داخل کردی. خدا به این ائمّه و چهارده معصوم علیهم‌السلام چه خیری را داده؟ آنها را در چه خیری داخل کرده است؟ آیا تا حالا فکر کردیم خیری که به ائمّه داده، چه بوده؟ آیا خیری که به آنها داده این بوده که آنها بتوانند [به این مسائل جزئی اطلاع پیدا کنند؟] البته این در زیر مجموعهٔ آن است که آنها

---

[1] مصباح المتهجد، ج ۱، ص ۶۴؛ الکافی، ج ۲، ص ۵۳۰.

بتوانند به مسائل جزئی اطلاع پیدا کنند، نسبت به احکام اطلاع پیدا کنند، فقه آنها نسبت به مسائل بهتر شود، معلومات آنها بهتر شود، دنیای آنها چه شود، اما نه! خیر اینها نیست، پس خیر چیست؟ خیر، ورود در عالم اسماء کلیه و صفات کلیهٔ لایتناهی ذات و سیر در جمیع آثار کلیهٔ پروردگار است، این معنا، معنای خیر است. حرکت به‌سمت مقام واحدیت که تمام اسماء و صفات را در درون خود دارد و سیر در آن، سیر بی‌انتها است، و بالاتر از آن، اتصال ذات و ضمیر به ذات پروردگار که مافوقِ همهٔ اسماء کلیه و صفات کلیه است، این آن خیری است که اولیاء و عرفای الهی به‌دنبال آن هستند، این خیر است! اتصال سرّ و ذات به مبدأ وجود و مبدأ حیات و ذات پروردگار که در آنجا مقام لا اسم و لا رسم و مقام لا تعیّن و لا تقیّد و عالم بحت و عماء به او اطلاق می‌شود، این خیر است. خب این یکی.

«و أخرِجنا مِن کلِّ سوءٍ أخرَجت منه محمّداً و آلَ محمّد»؛[1] و ما را خارج کن از هر سوئی که

---

[1] همان.

پیامبر و آل او را از آن خارج کردی، از هر سوئی. سوء چیست؟! خدا پیغمبر را از چه سوئی خارج کرد؟ البته سوء، سوء است، فرق نمی‌کند. ولیکن سوئی که در آن مرتبه هست چیست؟! سوئی که در مرتبهٔ ما هست، همان گناه نکردن و دزدی نکردن و دروغ نگفتن و تهمت نزدن و همین‌هایی است که الحمدلله به آن مشغول هستیم! خب این سوء است. اما سوئی که برای اولیاء خدا است چیست؟! سوئی که برای پیغمبر و آل او است، چیست؟! آن سوء عبارت است از اضطراب سرّ در یک لحظه و انقطاع از ذات پروردگار به عالم اسماء و صفات، نه غیر از آن؛ حتی انصراف از عالم ذات به اسماء و صفات هم برای آنها سوء است! یک لحظه، یک طرفة العین از توجه به ذات و انغمار در ذات، انسان به اسماء و آثار بخواهد توجه کند بدون ملاحظهٔ ذات، با ملاحظه فرق نمی‌کند، آن دیگر مقام بقاء جمع است که آن حیثیت، حیثیت کمال است و آن اشکالی ندارد. این انصراف از ذات، برای او سوء است.

امشب که شب رغائب است، خب ما از خدا چه

بخواهیم؟ خب ما این را بخواهیم دیگر، ما از خدا این را بخواهیم که خدایا هرچه برای پیغمبر و آل او تقدیر کردی، برای ما هم تقدیر کن و هرچه آنها را بازداشتی و از سر راه آنها کنار زدی و برای آنها تقدیر نفرمودی، آنها را برای ما هم تقدیر نکن. برای تو که مشکل نیست، برای تو که زحمتی ندارد، برای تو که اینها مسئله‌ای ندارد.

خب یک مطلب راجع به لیلة الرغائب هست که می‌خواستم این را خدمت رفقا عرض کنم و بعد راجع به مسئلهٔ دیگری توضیح بدهم و بعد هم اگر فرصت بود که نمی‌دانم هست یا نه، آن وعده‌ای را که دادیم راجع به دعای شریفه و زیارتی که از ناحیهٔ حضرت نسبت به ولاة امر آمده **«اللهمَّ إنّی أسئلُك بِمعانی جَمیعِ ما یَدعوك به ولاةُ أمرك»**[1] امشب مقداری از آن را بگوییم و تتمهٔ آن هم برای مجلس بعد، و اگر هم حالمان دیگر مقتضی نبود، إن‌شاءالله شرح دعا را برای جلسهٔ بعد قرار می‌دهیم.

تحقیقی راجع به لیلة الرغائب و مدخلیت

---

[1] مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۸۰۳.

خود شب جمعه در تحقق این مسئله

آن مسئله راجع به خود لیلة الرغائب است که لیلة الرغائب چه شبی است؟ اختلافی در این مسئله هست که خوب است رفقا، مخصوصاً اهل علم و فضلا به این مسئله توجه داشته باشند، آنچه در روایات هست این است که اولین شب جمعۀ ماه رجب، لیلة الرغائب است و به‌دنبال آن، راجع به اعمال لیلة الرغائب دارد که اگر اولین شب جمعۀ ماه رجب وارد بشود درحالتی‌که انسان پنج‌شنبۀ آن را روزه بگیرد و این کارها را انجام بدهد، چه و چه می‌شود و خدا حاجات او را برآورده می‌کند و... .[1]

تصور برای بسیاری از افراد و بزرگان این است که لیلة الرغائب عبارت است از آن شب جمعه‌ای که خود آن جمعه، روز اول ماه نباشد. ظاهراً پارسال بود که اولین جمعه، روز اول ماه رجب بود. و همین امسال هم در بعضی از کشورها، شاید اول ماه رجب، مصادف با روز جمعه بوده، به‌خلاف ایران که اول ماه رجب روز شنبه بوده است. بعضی تصورشان این

---

[1] إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۶۳۲.

است که ظهور این روایت آن است که آن پنج‌شنبه را که باید روزه گرفت، آن پنج‌شنبه خودش باید داخل در ماه رجب باشد، لذا تفسیرشان از این روایت این است که اگر اولین شب جمعه بیاید که پنج‌شنبهٔ آن ماه را روزه بگیرد، و این انصراف پیدا می‌کند به آن پنج‌شنبه‌ای که خودش جزو ماه رجب است، بنابراین روی این حساب، این کشورهایی که روز اول ماه رجبشان، جمعه است، اینها برای لیلة الرغائب باید یک هفته صبر کنند که شب جمعهٔ مجدد و آتی بیاید و پنج‌شنبهٔ آن را روزه بگیرند و بعد این اعمال را انجام بدهند. یعنی پنج‌شنبهٔ در روایت را، به ماه زدند، پنج‌شنبهٔ ماه را روزه بگیرد. این برداشت هست.

ولی این‌طوری که به نظر می‌رسد این است که خصوص پنج‌شنبه در اینجا مدخلیتی ندارد که داخل در خود ماه باشد، زیرا آنچه به تناسب حکم و موضوع مدخلیت دارد، خود همین شب جمعه بودن است؛ یعنی خود شب جمعه برای حیثیتی که دارد، دارای موقعیتی است که در این موقعیت این برکات می‌آید. انسان وقتی که می‌خواهد از این برکات و از

این فضا و این خصوصیت استفاده کند، آیا نباید یک تهیّؤئی داشته باشد؟ آیا نباید یک آمادگی داشته باشد؟ آن آمادگی به چه حاصل می‌شود؟ آن آمادگی با روزه گرفتن حاصل می‌شود؛ یعنی باید قبل از ورود در شب جمعه، روزه گرفته باشد و آن فضای روزه و حالت صیام، آن روحانیت و استعداد و تهیّؤ خاص را باید برای او به‌وجود بیاورد، وقتی که به‌وجود آورد، وارد در لیلة الرغائب می‌شود، وارد در شب جمعه می‌شود. و روایت هم ندارد که پنج‌شنبهٔ آن ماه، نه! روایتی که از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم وارد شده این است: «کسی که اولین شب جمعهٔ ماه رجب بر او وارد شود درحالی‌که پنج‌شنبهٔ آن را روزه گرفته باشد»، پنج‌شنبهٔ آن که به ماه نمی‌خورد، به خود جمعه می‌خورد، یعنی شما وقتی که می‌خواهی وارد شب جمعه بشوی، باید پنج‌شنبه‌اش را روزه بگیری، پنج‌شنبهٔ آن، نه پنج‌شنبهٔ ماه، بلکه پنج‌شنبه‌ای که قبل از جمعه است. یعنی باید با تهیّؤ وارد شد، باید با آمادگی و استعداد وارد شد. لذا برای افرادی که روز اول رجب آنها، روز

جمعه است، لیلة الرغائب‌شان همان شب جمعهٔ اول است که انسان باید پنج‌شنبهٔ آن را روزه بگیرد و بعد شب جمعه وارد می‌شود که شب جمعهٔ اول ماه رجب است و آثار همان لیلة الرغائب است. این مسئله به نظر اقرب می‌آید تا آن نظر دیگر.

علیٰ‌کلّ‌حال بزرگان آن را هم فرمودند که آن شب جمعه‌ای را که پنج‌شنبهٔ آن داخل در ماه رجب باشد، آن را لیلة الرغائب قرار بدهید، همان‌طوری‌که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ هم در همان سابق این را می‌فرمودند، البته بنده نظر ایشان را در اواخر عمر استبصار نکردم، این که از ایشان نقل کردم، مربوط می‌شود به همان ایامی که ایشان در طهران بودند و در آن موقع این روایت را این‌طور تفسیر می‌کردند که منظور از لیلة الرغائب اولین شب جمعه‌ای است که پنج‌شنبهٔ آن داخل در ماه رجب باشد، حالا شاید خصوصیتی به نظر می‌رسید که خود پنج‌شنبه هم باید در ماه رجب باشد.

علیٰ‌کلّ‌حال در یک‌هم‌چنین وضعیتی، خب چه اشکال دارد که انسان هر دو شب جمعه را لیلة الرغائب قرار بدهد، هر دو را لیلة الرغائب بگیرد، هم

آن را (شب جمعهٔ اول ماه رجب که پنج‌شنبهٔ آن داخل در ماه رجب نبوده) لیلة الرغائب بگیرد و هم آن دیگری را (شب جمعهٔ دوم ماه رجب که پنج‌شنبهٔ آن‌هم داخل در ماه رجب بوده) لیلة الرغائب بگیرد.

البته عرض می‌کنم چون بنده در اواخر عمر ایشان نسبت به نظر ایشان در آن موقع تفحصی نکردم، لذا نمی‌دانم که نظر ایشان در آن اواخر کدام‌یک بوده است، چون ایشان برخی مطالبی را داشتند که نسبت به بعضی از احیان تغییراتی داشت، و یک وقت هم بنده خودم از ایشان راجع به این قضیه سؤال کردم و ایشان سکوت کردند و علیٰ کلّ‌حال نظر ما را رد نکردند.

حالا امسال که به‌حسب ظاهر همین پنج‌شنبه داخل در ماه رجب بوده و شب جمعهٔ گذشته، شب آخر ماه جمادی الثانی بوده و امسال مسئله‌ای نیست. این را برای سال‌های دیگر گفتم و از این نظر اشکال ندارد. این یک مسئله که مربوط به لیلة الرغائب است.

رفع خیال و توهم، مهم‌ترین مطلب برای

سالک علی‌الخصوص در اشهر ثلاثه

مطلبی را در جلسهٔ قبل خدمت رفقا عرض کردیم که بعد بعضی از مطالبی پیش آمد و رفقا سؤال‌هایی را مطرح کردند، لذا من گفتم راجع به آنچه عرض کردم، توضیح دیگری داده بشود که مسئله جای نقص و خلأیی نداشته باشد؛ عرض بنده این بود که در ماه رجب بزرگان توصیه داشتند بر اینکه خوب است که انسان قبل از ماه رجب یا در خود ماه رجب، آن سفارش‌هایی را که اولیاء خدا داشتند انجام بدهد: به دیدن مرضی برود، صله رحم بکند و زیارتش را بیشتر بکند، مراقبه‌اش را بیشتر بکند و خلاصه اگر بین او و بین رفیقش و شخص دیگری نقاری هست، برود و آن نقار را برطرف بکند، این بسیار مهم است و در وضعیت و حال او و در کیفیت فیوضاتی که در این سه اشهر متوالی، رجب و شعبان و رمضان حاصل می‌شود، تأثیر دارد، این برای او خیلی مهم است. البته در ضمن مطالب، بنده عرض کردم که مهم‌ترین قضیه و مسئله در این ماه، مسئلهٔ رفع خیال است. خب این مطلبی است که روشن است. اصلاً به‌طورکلی معنای مراقبه همین

است. معنای مراقبه این است که انسان خیالش را نسبت به مسائل تصحیح کند، توهمات را ازبین ببرد و سعی کند که روی مطالب بیشتر فکر کند، روی مسائل بیشتر فکر کند.

همین دیشب که بنده با یکی از همین رفقا و دوستان بودم، ایشان قضیه‌ای را از شخصی نقل کرد (البته بنده او را نمی‌شناسم، فقط اسمی از او شنیدم) که او یک‌هم‌چنین کاری را انجام داده و به این کیفیت عمل کرده است، و به‌حسب ظاهر، خب انسان ناراحت و متأثر می‌شود که چرا باید یک‌هم‌چنین قضیه‌ای اتفاق بیفتد، چرا باید شخصی نسبت به او یک‌هم‌چنین کاری را بکند؟! اما همین‌که نفس من خواست که تحت این تأثیر قرار بگیرد و متأثر شود، [جلوی این مسئله را گرفتم،] چون وقتی که نفس متأثر می‌شود، این نسبت به فرد دیگر سوء ظن پیدا می‌کند، مسئله که یک‌طرفه نیست، مثلاً شخصی بیاید پیش شما و بگوید که فلان کس مورد ظلم قرار گرفته است، شما می‌گویید: چه کسی به او ظلم کرده؟ می‌گوید: فلان کس. شما می‌گویید: ای داد

بیداد! عجب! پس چرا این‌طور شد؟!

در اینجا دو مسئله برای شما حاصل شده است:

مسئلۀ اول احساس دلسوزی و ترحم نسبت به یک فرد است، درحالتی‌که شاید جای ترحم نداشته باشد، شاید شما بی‌خود ترحم کردید، اصلاً شاید این ظالم بوده است و حالا آمده خودش را مظلوم جلوه می‌دهد!

دیدید بعضی‌ها می‌آیند و دو قطره اشکی هم می‌ریزند و آدم می‌گوید دیگر کار تمام است.

پس مسئلۀ اول این است که نسبت به یک نفر احساس ترحم پیدا می‌کنید.

مسئلۀ دوم، احساس ناخوشایند نسبت به شخص دیگر است. چون قضیه طرفینی است دیگر، معمولاً مسائل طرفینی است. این نسبت به او این کار را انجام داده است و او هم نسبت به این، این کار را انجام داده است، پس [در اینجا این ظالم است و دیگری هم مظلوم.]

انسان وقتی که چیزی را می‌شنود، این دو حالت در او پیدا می‌شود:

اول ترحم نسبت به یکی و بعد هم احساس بد،

نسبت به شخص دیگر.

خب آن نفر اول را که من اصلاً نمی‌شناختم که این چه شخصی است که حالا بخواهم نسبت به او احساس ترحم بکنم یا نکنم، حالا به‌طور ابهام شبحی از او در ذهنم بود، ولی آن شخصی را که مورد سوء ظن بود، او را می‌شناختم، دیدم که دارم نسبت به او احساس بد پیدا می‌کنم، فوری رو کردم به او و گفتم: از کجا این حرف‌هایی را که فلانی به شما زده، درست باشد؟ فکری کرد و گفت: «بله، ما که نرفتیم تحقیق کنیم.» گفتم: پس چرا این‌طوری بیان کردی؟!

ببینید! این مراقبه است؛ این خودش یعنی مراقبه. تا شما مطلبی را می‌شنوید نگویید که آخ عجب آدمی‌است! این آخ را الآن نگویید. آخ را یک ساعت دیگر بگویید، آخ را یک روز دیگر بگویید، الآن بگویید خب این حرفی است که شنیدم، مطلبی است که شنیدم، بروم ببینم که آیا غلط است، درست است، چیست؟ ته و توی آن را دربیاورم. چرا انسان بی‌خود به شخصی سوء ظن پیدا کند؟! برویم، ته و توی آن

را دربیاوریم.

لذا رو کردم به این شخص و گفتم: اینکه شما می‌گویید، من از این شخص بعید می‌دانم که این شخص بیاید این کار را انجام بدهد! گفت: «خب من‌هم همین‌طور، بعید می‌دانم!» بعد خودش گفت: «روی این حساب اصلاً نباید روی این مسئله فکر کرد، باید گذاشت که مطالب او را هم بشنویم و ببینیم که قضیه چه صورتی داشته است.» حالا که این‌طور شد، نفس نسبت به هر دو طرف صاف شد، بالانس شد، نسبت به یکی از دیگری پایین‌تر نیامد. این خوب است که انسان در ارتباطش با افراد، یک‌طرفه نباشد، یکی پایین بیاید و یکی بالا برود؛ چون یکی پایین بیاید، آن که پایین رفته، می‌شود سوء ظن، سوء ظن نسبت به رفیق، اصلاً رفیق هم نباشد، نسبت به مؤمنی، مگر حالا اگر نسبت به مؤمنی باشد، انسان هرچه می‌خواهد باید بگوید؟! آیا در عالم فقط رفیق، آدم است و غیر رفیق، آدم نیست؟ نه، این‌همه هستند افراد خوب، صلحا، افراد صحیح. اصلاً غیر رفیق هم باشد، مگر انسان باید به افراد عادی سوء ظن داشته باشد؟! حتی اگر فرد، فرد عادی باشد.

باید خودمان را اصلاح کنیم. حالت توحید و هم‌نوع دوستی را گسترش و توسعه بدهیم نه‌اینکه بیاییم در یک عده منحصر کنیم و آن عده را هم غربیل و سرند کنیم، چند نفری در آن بماند و بعد تمام محسنات را بر آنها و تمام مقبحات را بر دیگران بزنیم! مسئله این‌طور نیست.

توحید یعنی تصحیح الخیال

بنابراین به‌خصوص در ماه رجب و شعبان و رمضان، باید دقت کنیم، مطالبی را که می‌شنویم فوری قضاوت نکنیم آخ، این آخ چیست؟ باختی، آخ یعنی باخت. «آخ» یک «ت» این طرف اضافه کنیم و یک «ب» هم اولش اضافه کنیم، تا شما می‌گویی آخ، یعنی باخت. آخ ندارد، وای ندارد، عجب ندارد، نه. باید خیال را اصلاح کرد. از یکی از عرفا پرسیدند که توحید چیست؟ گفت: توحید تصحیح الخیال است، خیالت را درست کن، این می‌شود توحید. البته این معنای خیلی وسیعی دارد! خیالت را درست کن، وهمت را درست کن، تا کسی چیزی گفت، چشمانت این‌طوری نشود، اینکه چشمانت

این‌طوری می‌شود، یعنی خیالت خراب است، در توهم هستی، قوۀ عاقله کار نمی‌کند، قوۀ واهمه کار می‌کند، قوۀ متخیله بر نفس و ذهن قاهر است، آن قوۀ متوهمه آمده و در اینجا غلبه کرده است.

دستور بزرگان بر بستن راه‌های نفوذ شیطان در نفس

در اینجا انسان باید چه کند؟ راه‌هایی را که می‌بیند ممکن است که آن راه‌ها، انسان را به خیال و واهمه درآورد، باید آن راه‌ها را ببندد. انسان باید راه‌های نفوذ شیطان را ببندد و سد کند. احتمال می‌دهد که اگر برود این تقاضا را از رفیقش بکند، رفیقش به او پاسخ منفی می‌دهد، خب نرود این تقاضا را بکند. چرا؟ چون رفتن و تقاضا کردن، به معنای مهیا کردنِ بسترِ نفوذ شیطان در نفس است. ولی اگر از اول شما آمدید این را بستید، مسدود کردید، دیگر شیطان از کجا بیاید؟ اگر می‌خواهید تقاضا کنید، بروید از غریبه تقاضا کنید که اگر هم پاسخ منفی داد، طوری نمی‌شود. می‌خواهید چیزی بخرید، مگر حتماً باید از رفیق بخرید؟ (ببینید من دارم مرتب مسئله را پایین می‌آورم، جزئی می‌کنم،

مصداقی می‌کنم. گرچه مرحوم آقا به من فرمودند که قضایا را مصداقی و جزئی نکن، ولی چاره‌ای ندارم، چاره ندارم، چه کنم؟!) می‌خواهید بروید از رفیق یک جنس بخرید، جنس را که خریدید، هفتهٔ بعد فلان رفیق می‌گوید: چند خریدی؟ می‌گویید: این‌قدر خریدم. می‌گوید: عجب! گران خریدی! این که قیمتش این‌قدر نیست، به تو انداخته بابا، بلند شو برو پس‌بده! بلند شو برو پس‌بده! اگر می‌خواهی بلند شو برو آن مغازه، آن یکی را نگاه کن، آن مغازه ارزان‌ترش را دارد.

چه کسی دارد همهٔ این خیالات را می‌اندازد؟ شیطان، حضرت شیطان آمده اینجا ایستاده به این رفیق می‌گوید که آن رفیق این جنس را به تو گران داده است. آن رفیقی که دارد می‌گوید گران داده، او خودش یک شیطان است! خیال نکن رفیق سلوکیت است، شیطان است که به شکل رفیق سلوکی تو درآمده، شیطان است! رفته در کلهٔ او، چرا در کلهٔ آن یکی نرفت؟ چرا در دل آن یکی نرفت؟ چون او بسته، او تا می‌آید بگوید که چند خریدی، می گوید

به تو چه مربوط است که چند خریدم؟! هرچه خریدم که خریدم، چه‌کار داری؟! (چرا انسان باید چیزی را که از یک رفیق می‌خرد بلند شود بیاید به بقیه بگوید؟!) می‌گویید: آقا این را خریدم، می‌گوید: چند خریدی؟ بگویید: به یک قیمتی خریدم، شما هم بروید بخرید. تا می‌گویی این‌قدر، می‌گوید:

«عجب! جدّی می‌گویی! حالا جای دیگر را هم برو ببین! نگفتی که به او پس نمی‌دهی! آیا خیار غبن گذاشتی یا نه؟ (خیار غبن و بادمجان غبن و کدوی غبن و از این چیزهایی که در فقه هست و اهل علم و اهل فضل بلد هستند!) آیا اینها را گذاشتی یا نه؟ من که می‌گویم همین امشب بلند شو برو گشتی بزن و یک پرس‌وجویی بکن!»

تمام اینها چیست؟ همه شیطان است. خریدی تمام شد و رفت، دیگر این حرف‌ها را ندارد. دیگر این وسوسه‌ها برای چیست؟ این تخیلات برای چیست؟ ببینید، دارم برای شما مصداق تعیین می‌کنم. اینها چیست؟ همه شیطان است. ببندید، اصلاً چه کسی گفته که بروی از رفیق بگیری؟! نرو، بلند شو برو از غریبه بگیر که اگر معلوم شد گران

است، اگر فحش هم بدهی به جایی برنخورد، بروید در سر همدیگر بزنید، یک چوب تو در دستت بگیر و یک چوب هم او.

بروید از هر کسی که خواستید، بگیرید، چرا باید رفیق باشد؟ اینجا است که شیطان از همین جا وارد می‌شود، قشنگ از همین نقطه وارد می‌شود، همین‌که شما نسبت به رفیق سوء ظن پیدا کردی، ماه رجبت رفت، تمام شد، رفت! حالا برو پیدایش کن. تمام شد. ماه رجبت رفت، حالا نوبت شعبان هم می‌رسد، برو یک چیز دیگر بخر، آن‌هم برای شعبان! یکی دیگر هم برای رمضان! ماه رجب رفت، این برای این.

باید چه‌کار کرد؟ باید بست، کاری کرده، چیزی خریده، باید بست.

علت استنکاف مرحوم علامه طهرانی در دخالت کردن در امور ازدواج و اشتغال و سکونت رفقا در اواخر عمر شریفشان

چرا مرحوم آقا می‌فرمودند:

«نسبت به مسائل ازدواج و مسکن و اشتغالتان به من مراجعه نکنید»؟

آیا تا حالا علت آن را متوجه شدید؟ مرحوم آقا قبلاً این‌طور نبودند. آنچه ما از ایشان به یاد داریم این

بود که نسبت به مسائل افراد دخالت می‌کردند و آن زمانی که رفقا معدود بودند و تکثر پیدا نکرده بودند، در اشتغالشان، در ازدواجشان و در سکنایشان اظهار نظر می‌کردند و تعیین می‌کردند و تکلیف می‌کردند، ولی بعداً این‌طور نبود و رسماً اعلان کردند و به من فرمودند: «به رفقا بگو که دیگر از این به بعد، نسبت به این مسائل به من مراجعه نکنند، فقط نسبت به مسائل شرعی (چون بالأخره ایشان مرجع آنها بودند) و همین‌طور نسبت به مسائل سلوکی به من مراجعه کنند، فقط در همین دو قضیه، اما اینکه آیا ازدواج بکنیم یا نه؟ آیا این دختر شایسته است یا نیست یا این پسر الآن آمادگی و تناسب ازدواج و انتساب به ما را دارد یا نه؟ آیا الآن ما با این شریک، شرکت داشته باشیم یا نه؟ در اینجا و آنجا برویم یا نه؟ و از این مسائل، دیگر از من سؤال نکنند.» می‌دانید چرا؟! آیا تا حالا فکر کردید؟

بعضی‌ها در همان موقع می‌گفتند: «بالأخره افراد مرتب می‌آیند سؤال می‌کنند و وقت ایشان را می‌گیرند»، خب البته اینها بوده، چیزهای عادی و پیش پا افتاده که خب اینها دیگر سؤال کردن ندارد.

یک وقت شخصی از این شهرستان‌ها به ایشان تلفن کرده بود و می‌گفت که «ما راجع به فلان قضیه چه کنیم؟» یک مسئلهٔ اجتماعی بود. ایشان به من فرمودند: «برو به ایشان بگو که آخر اینها در تلفن، گفتن دارد؟! مگر ما این‌همه مطلب برای شما بیان نکردیم، دیگر برای مرغ و خروستان که ما نباید تکلیف تعیین کنیم و حرف بزنیم!» خب سؤالات بیخود می‌کردند، حرف‌هایی را می‌زدند که نمی‌بایست بزنند، جایش نبود، صلاح نبود، هر چیزی را که نمی‌شود مطرح کرد، هر چیزی را که نمی‌شود گفت! بالأخره انسان باید این عقل را به‌کار بیندازد، مطالب گفته شده است، مسائل گفته شده است، کلیات گفته شده است. بحمدالله جای شبهه‌ای باقی نمانده است.

بعضی این‌طور تفسیر می‌کردند. ولی مسئله این‌طور نبود، مسئله این‌طور بود که افراد نسبت به استقامت و ثبات و پایداری در مسائلِ خودشان، دارای مراتب مختلفی هستند و همه به یک شکل نیستند؛ یکی با پنجاه هزار تومان بار زمین می‌گذارد،

یکی با یک «به تو مربوط نیست» گفتن، شانه خالی می‌کند، یکی با یک اخم، سلوک را کنار می‌گذارد، یکی با یک بی‌اعتنایی، از خدا و رسول دست برمی‌دارد، یکی هم هرچه بر سرش آوردند، مانند میخ مستقیم‌تر و محکم‌تر و پابرجاتر می‌شود. افراد دارای مراتب مختلف هستند. در این‌صورت تکلیف چیست؟ می‌آیند از مرحوم آقا سؤال می‌کنند که «آقا این کار را انجام بدهیم یا ندهیم؟» اگر ایشان بگویند انجام بدهید، ممکن است که او به‌واسطهٔ انجام دادن، به یک فرح و مسرت و توقع و آرزویی که دارد برسد، عجب آقای خوبی است! ببین، نگاه کن، عاقبت کار را می‌دید، از او سؤال کردم و جوابم را داد، به مسئله و مقصود رسیدیم! بنابراین ارادتش نسبت به آقا بیشتر می‌شود که این آقا، آقایی است که فرض کنید که استخاره نکرده، تأمل نکرده، مطلب را گفته و به نفع ما هم در اینجا درآمد! هان! اما یک وقت هم ممکن است که قضیه این‌طور نباشد! ای دَدَم وای! ای ددم وای! و اتفاق هم افتاده، من بارها دیدم، بارها دیدم، انبانی از این مسائل در سینه دارم که ضرورتی بر افشای آن نیست، حالا بماند! آقا

مطلبی را می‌فرمایند و یک‌مرتبه قضیه برخلاف توقع درمی‌آید، می‌گویند که بله آقا! بروید این معامله را انجام بدهید. شخص می‌رود و در معامله شکست می‌خورد و ورشکست می‌شود! اصلاً بالاتر از این؟! ای ددم وای! این آقا را رفقا می‌گفتند که علم غیب دارد؟! این آقا را می‌گفتند که از وقایع خبر دارد؟! این آقا را می‌گفتند که از پس پرده مطلع است؟! پس چرا قضیه این‌طوری درآمد؟ می‌فرمودند: «آقا برو با فلان شخص ازدواج کن»، شخص می‌رفت ازدواج می‌کرد و مطابق با میلش نبود! ای داد بیداد حالا چه‌کار کنیم این روی دست ما مانده است؟! هیچ کاریش هم نمی‌شود کرد! عجب! ما را باش! نگاه کردیم و چیز به آن خوبی را ازدست دادیم! آمدند با ما چه‌کار کردند و ما رفتیم با آقا مشورت کردیم و آقا گفتند که نه آقا، این به صلاح شما است، حالا آمدیم ازدواج کردیم اما این چه کسی است بابا؟! این چه ربطی به آن دارد؟! این چه ارتباطی به آن دارد؟! حالا می‌نشیند و خودش را می‌خورد، می‌زند در سرش که ای خاک بر سر من که رفتم و با آقا مشورت کردم!

تمام شد، فاتحه! فاتحه! حلوا و قهوهٔ آن را هم باید تقسیم کنند!

افراد در ارتباط با بزرگان و با اولیاء خدا دو جنبه دارند:

جنبهٔ اول، جنبهٔ اعتماد که اینها افراد بزرگی هستند، اشخاصی هستند که نسبت به بعضی از مسائل اطلاع دارند، اینها افرادی هستند که افقشان و دیدگاهشان ممکن است که بالاتر باشد، بر این اساس رفت و آمد می‌کنند، می‌آیند و می‌روند و کارهایشان را بر این اساس قرار می‌دهند، امورشان را بر این اساس قرار می‌دهند، ارتباطاتشان را بر این اساس قرار می‌دهند، معاشرت‌هایشان را روی این قضیه قرار می‌دهند. (توجه کنید!) این یک طرف قضیه.

طرف دیگر که مشکل است، میزان استعداد نفس آنها درقبال این باور است، این درد است، این است که درقبال این باور، نفس چقدر پایدار است؟ چقدر مستقیم است؟ چقدر می‌ایستد؟ اینجا است که ضربه وارد می‌شود. اگر یک فرد دیگر که استاد او نبود و مورد مشورت قرار می‌گرفت، خب به سلوک او که

دیگر ضربه وارد نمی‌شود، می‌گوید با یک فرد غریبه مشورت کردم، چشمم درآید می‌خواستم نکنم، آیا بالاتر از این؟ اما سلوکش سرجایش هست، نمازش سرجایش هست، عبادتش سرجایش هست، ارتباطش سرجایش هست، چیزی از جایش تکان نمی‌خورد. همان ده درصدی که دارد باقی می‌ماند، همان پانزده درصدی که دارد، باقی می‌ماند. چرا؟ چون او غریبه است. ولی اگر آمد با مرحوم آقایی مشورت کرد و بعد مخالفِ با توقعش از کار درآمد، آن پانزده درصد هم ازدست می‌رود و می‌شود صفر. اینجا است که ایشان می‌گویند: نیایید پیش من و از من مشورت نخواهید، این برای این است. این برای این است که افراد آمادگی پذیرش را ندارند، با یک خلاف و توقع، آسمان را به زمین می‌دوزند که می‌دوزند! چه شده؟ یک خلاف توقع شده، خب شده که شده، چه خبرت است بابا! برو دنبال کارت! مگر چه شده است؟ مگر چه مسئله‌ای اتفاق افتاده است که دیگر سلوک باید کنار برود؟! خدا و پیغمبر باید کنار برود؟! ﴿فَلَا وَرَبِّکَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ

يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا﴾[1] این برای چیست؟ این برای اینجا است دیگر.

سلوک یعنی به‌دست آوردن نحوۀ عمل در جزئیات از روی مبانی و کلیات مطرح شده از سوی بزرگان

خدا صریحاً دارد به مردم می‌گوید که «ای مردم بپایید که ایمانتان کجا دارد می‌رود، اعتقادتان کجا دارد می‌رود، باورتان کجا دارد می‌رود؟! آقا تو با یک نفر دیگر دعوا داری، خیلی‌خوب تو یا ظالم هستی یا مظلوم هستی، حالا پیش پیغمبر رفتی و پیغمبر هم آمد گفت که حق با او است و برفرض هم که در نفس خودت، حق با تو باشد، آیا حرف پیغمبر این‌قدر قیمت و ارزش ندارد که اگر پیغمبر فرض کنید که بگوید این را در آنجا بده و صرف کن، تو

---

[1] سوره نساء (۴) آیه ۶۵. امام شناسی، ج ۵، ص ۲۵:
«سوگند به پروردگار تو (ای پیامبر) که این مردم ایمان نمی‌آورند مگر آنکه در مشاجرات و مرافعاتی که بین آنها اتّفاق می‌افتد، تو را به عنوان قاضی و حکم قرار دهند، و پس از آنکه حکم کردی، ابدا در دل خود نسبت بدان حکم، گر چه بر علیه ایشان باشد، گرفتگی و ناراحتی نداشته باشند، و به تمام معنی الکلمه تسلیم باشند».

این کار را بکنی؟! آیا حرف پیغمبر این‌قدر ارزش ندارد؟! اگر پیغمبر می‌آمد و به تو می‌گفت که این ده هزار تومان را در فلان جا بده، آیا می‌دادی یا نمی‌دادی؟ بله یا رسول الله! بفرمایید. خیلی‌خوب حالا پیغمبر می‌گوید که این ده هزار تومانی را که مابه‌التنازع بین تو و او است، این برای او است، خب حالا چرا دیگر داد می‌زنی؟! چرا قاطی کردی؟! چرا قاط زدی؟! خیلی‌خوب، فرض کن از اول پیغمبر گفته که این ده هزار تومان را بده می‌خواهم به فقیر بدهم، آیا می‌دادی یا نمی‌دادی؟ خیلی‌خوب حالا این‌طور گفته. مگر تو پیغمبر را قبول نداری؟! اگر قبول داری پس چرا قاطی کردی؟!

این را دیگر ما باید خودمان بپرورانیم، مسائل و مصادیق آن را بیابیم. سلوک چیست؟ سلوک این است که مبانی را به‌دست انسان بدهند، آدم آنها را بگیرد و خودش مصادیق را تعیین کند و جلو برود. دیگر در هر جزء جزئی نباید مرتب بگوید آقا چه شد؟ آقا این! آقا این! خودش دیگر مطلب را از آن کلیات بگیرد و استفاده کند و حرکت کند و برود. آیا

تو این‌قدر برای کلام پیغمبر ارزش قائل نیستی که اگر پیغمبر ابتدائاً بگوید که این کار را انجام بده، تو انجام بدهی؟! اگر انجام ندهی خاک بر سرت کنند با آن اسلامت! خاک بر سرت کنند با آن اسلامت! اگر هم برای کلام پیامبر ارزش قائل هستی که خیلی‌خوب، در این قضیه حق با تو است ولی پیغمبر می‌گوید که حق با او است. خب حالا پیغمبر گفته که حق با او است، خب گفته که گفته، تمام شد و رفت، چه فرقی کرد؟! چه فرق می‌کند؟ یعنی ما نباید احتمال بدهیم که یک در میلیون اشتباه می‌کنیم؟! بابا یک در میلیون احتمال بدهیم که اشتباه کردیم. اصلاً در اینجا حق با ما است، اما پیغمبر صلاح نمی‌داند که این حق به ما برسد، خب چه می‌گویید؟ او صلاح نمی‌داند.

مگر هر وقتی که حق با کسی است، او باید به آن حقش برسد؟ نه. آیا امام حسین علیه‌السلام بر حق بود یا یزید؟ آیا خلافت، حق امام حسین بود یا حق یزید بود؟ حق امام حسین بود دیگر، حالا آیا امام حسین به خلافت رسید؟ نه، یزید رسید؛ آیا خلافت حق علی علیه‌السلام بود یا حق ابوبکر بود؟ حق چه

کسی بود؟ آیا خلافت حق امام حسن علیه‌السلام بود یا حق معاویه بود؟ آیا خلافت حق امام زین العابدین علیه‌السلام بود یا حق عبدالملک مروان بود؟ حق چه کسی بود؟ حق اینها بود، حالا آیا اینها به حقشان رسیدند یا نرسیدند؟ نرسیدند. مگر قرار بر این است که هر چیزی که حق هر کسی باشد، به آن برسد؟ آیا خلافت، حق امام رضا علیه‌السلام بود یا مأمون ملعون؟ حق امام رضا بود، ولی آیا به حقش رسید؟ نرسید. خب در اینجا هم مصلحت این است که رسول خدا می‌گوید: این شخص به این حقش نرسد. خب نرسد که نرسد، آقا بردار برو. مثل اینکه از اول گفته که مالت را به این شخص بده، اگر از اول می‌گفت که مالت را به این شخص بده، آیا می‌گفتی رسول خدا چرا؟! چرا ندارد دیگر. پس این همه دعوا و مدعا چیست؟! کجا رفت؟! این ادعاها، این تسلیم‌ها، این قبول همه نوع مشقات و... کجا رفت؟! این حرف‌ها کجا رفت؟! پس همهٔ اینها کشک بود باباجان، کشک بود، پشم بود!

لذا مرحوم آقا می‌فرمودند:

اینکه می‌گویم نیایید با من مشورت کنید، این نه به‌خاطر این است که من بخل می‌کنم و به شما نمی‌گویم، نه، من بخیل نیستم؛ و نه به‌خاطر این است که من علم ندارم،

نه، من جاهل نیستم؛ و نه به‌خاطر این است که من نسبت به رفیقم نارفاقتی می‌کنم، نه من از همه رفیق‌ترم و نسبت به افراد دلسوزترم، ولی چه کنم که تو در موقعیتی قرار داری که اگر بخواهی این را از من درخواست کنی و برخلاف درآید، تو آن سی درصدت را هم ازدست می‌دهی! لذا از اول نیا که اقلاً آن سی درصدت را داشته باشی.

این را می‌گویند راه شیطان را بستن، راه نفوذ شیطان را بستن. برای همین مرحوم آقا به بنده فرمودند که «خودت را در این سه مسئله، مورد مشورت قرار نده»، این به‌خاطر این است. و استدعای بنده از رفقا و دوستان این است که اگر تابه‌حال نسبت به این مسئله این‌طور به‌طور واضح عرض نکردم، دیگر از این به بعد این مسئله صراحتاً مطرح شده و رفقا این مسئله را مدّ نظر قرار بدهند که مسئلۀ بسیار خطیری است و مسئلۀ بسیار مهمی است.

همین‌طور این قضیه نسبت به همۀ رفقا و همۀ افراد باید به همین کیفیت باشد، وقتی که ما می‌بینیم یک مسئله می‌خواهد اتفاق بیفتد که راه نفوذ شیطان می‌خواهد باز شود، نرویم، جلوی آن بایستیم، آن راه را ببندیم، تااینکه این زمینه و بسترِ مساعد، پیدا نشود. مگر اینکه به شخصی تکلیف شود، آن یک مسئلۀ دیگری است، این قضیه، قضیۀ تکلیف است که باید این کار انجام بشود و آن مطلب به‌نحو دیگری خواهد بود.

علیٰ‌کلّ‌حال انسان باید مسئله را از این دیدگاه مورد بررسی قرار بدهد که مراقبه عبارت است از تصحیح خیال و وهم، ازبین بردن اوهام و تصحیح کردن خیال که در این ماه، انسان باید در آنچه تابه‌حال می‌شنیده، در آن افکاری که تابه‌حال داشته، در آن قضاوت‌هایی که تابه‌حال می‌کرده، در آن نگرشی که تابه‌حال داشته، نسبت به آنها تجدید نظر کند و نفس خود را صاف کند تااینکه آمادگی برای ادراک فیوضات او بیشتر شود.

از خداوند می‌خواهیم که ما را در این ماه مبارک موفق بدارد به آنچه مورد رضای او و رضای اولیای او است و از آن تحفه‌های گران‌سنگ [بهره‌مند کند.] واقعاً ما نمی‌دانیم که آنچه برای ما در طول سال پیش می‌آید، اینها از کجا است؟ چه خطراتی از ما در طول سال رد می‌شود و ما خبر نداریم که از کجا این خطرات رد شده و چه مواهبی که در طول سال برای ما پیدا می‌شود و ما اینها را صدفه و اتفاقی می‌پنداریم، همهٔ اینها به برکات امشب و امثال امشب است که خداوند برای ما تقدیر می‌کند.

امیدورایم که خداوند آنچه برای رسول و ذریه و اهل بیت او علیهم‌السلام نصیب کرده است، ما را هم در آن نصیب، شریک قرار بدهد؛ و از هر بدی و غیریت و دوری از رحمت او، که آنها را از آن برحذر داشته است، ما را نیز برحذر بدارد؛ سایهٔ مبارک حضرت ولیّ‌عصر ارواحنا فداه بر سر همهٔ ما مستدام بدارد؛ در این ماه همهٔ ما را از عنایات خاصهٔ آن حضرت، بهره‌مند بگرداند.

اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد